

جهانی سازی، خصوصی سازی و

آینده حاکمیت مدرن:

ارزیابی انتقادی

نویسنده: دکتر علی فرازمند*

ترجمه: دکتر حسن دانایی فرد**

چکیده

بین جهانی‌سازی و خصوصی‌سازی رابطه تنگاتنگی وجود دارد، اما این رابطه کمتر مورد مطالعه قرار گرفته است. این مقاله پیوند بین جهانی‌سازی و خصوصی‌سازی را از منظر اقتصاد سیاسی موشکافی می‌کند. با تمرکز بر جهانی‌سازی، چند رویکرد نظری برای درک این پدیده را مشخص می‌کند، شیوه‌های مختلف کاربرد این واژه را متذکر می‌شود و علل و تبعات جهانی‌سازی را مورد بررسی قرار می‌دهد. در موشکافی پیوند بین جهانی‌سازی با خصوصی‌سازی، خصوصی‌سازی‌های اواخر قرن بیستم را به عنوان ابزار راهبردی جهانی‌سازی سرمایه تصور کرده و دلایلی برای حمایت از این دیدگاه ارائه خواهد داد. آنگاه مقاله آثار ضمنی رویدادهای گذشته بر آموزش مدیران دولتی که کرایش‌ها و تمایلات اواخر قرن بیستم را نیز منعکس می‌کند، مورد بررسی قرار می‌دهد. این مقاله در پی جهت‌گیری جدیدی برای چنین آموزش‌هایی است تا به موازات ورود به قرن جدید، روح اداره امور عمومی به عنوان عامل موثر بر «اعتماد عمومی» احیاء گردد.

مقدمه

مورد هر دو مطرح شده است. در عین حال، اگر چه بخش اعظم این مطالعات از نظر محورهای اصلی بحث^۱ و تبیین‌ها^۲ همپوش هستند ولی تعداد اندکی (اگر نگوئیم هیچ نوع پژوهشی) از آنها بینش جدیدی را در باب روابط متقابل بین جهانی‌سازی و خصوصی‌سازی ارائه می‌دهند. این غفلت در باب هر

جهانی‌سازی^۱ و خصوصی‌سازی^۲ موضوع مطالعات متعددی در دو دهه اخیر بوده است. از طریق انجام پژوهش‌های دانشگاهی و اعطای بورس‌های پژوهشی* در همه عرصه‌های علوم اجتماعی نظیر اقتصاد، علم سیاست، جامعه‌شناسی، مدیریت دولتی^۳ (عمومی) و علمی از این قبیل، مجموعه‌ای از دانش رو به رشد در

*Farazmand, A. (2002) "Globalization, Privatization and The Future of Modern Governance: A Critical Assessment", *Public Finance and Management*, Vol.2, No.1.

** عضو هیات علمی دانشگاه تربیت مدرس

1. Globalization

2. Privatization

* Scholarship اشاره به بورس‌های تحصیلی دارد که به افراد مختلف اعطا می‌شود تا در زمینه‌های خاصی پژوهش انجام می‌دهند و هزینه‌های آن را از بورس دهنده دریافت می‌کنند.

3. Public Management

4. Themes

5. Explanations

دو موضوع، آثار ضمنی معناداری برای حاکمیت^۱ و مدیریت دولتی (عمومی) در قرن جدید دارد.

بیشتر مطالعات در مورد خصوصی سازی بر استدلال‌های عقلایی^۲ متمرکز بوده‌اند که همواره تکرار می‌شوند و برای دانشجویان و دانشپژوهان اقتصاد، علم سیاست و اداره امور عمومی آشنا است. اگر چه بسیاری از تبیین‌های موجود مفیدند ولی برای تبیین دو پدیده جهانی سازی و خصوصی در بستری کلان کفایت ندارند و آگاهی عمیق اندکی در باب اقتصاد سیاسی^۳ رابطه متقابل بین خصوصی سازی و جهانی سازی و شناسایی کسانی که از آن پیوند منتفع می‌شوند، ارائه می‌دهند.

مقاله حاضر این حلقه مفقوده در دانش پژوهی را مشخص و استدلال می‌کند که پدیده خصوصی سازی را باید در پیوند مستقیم با جهانی سازی سرمایه در عصر سرمایه داری متاخر^۴ درک کرد. براساس این مقاله، خصوصی سازی، طرحی^۵ است از پیش تعیین شده نه پدیده‌ای که رویدادهای تصادفی و اتفاقی آن را رقم زده‌اند و اجرای آن نیت‌مند، عمدی و با قوت و قدرت در سراسر جهان به عنوان ابزار راهبردی^۶ گسترش جهانی سازی سرمایه شرکتی^۷ دنبال شده است. این امر، علی رغم شواهد روشن از تجارت بسیار موفق در زمینه مدیریت بنگاه‌های دولتی^۸ و شرکت‌های تحت مالکیت دولت^۹ در سراسر جهان در حال وقوع است.

با خصوصی سازی جاویدی^{۱۰} بنگاه‌های دولتی و دیگر کارویژه‌های اصلی دولتی^{۱۱}، ظرفیت^{۱۲} و توانایی دولت‌ها در مدیریت دولتی به شدت کاهش می‌یابد، چالش‌ها و بحران‌های دیگری که هم از نظر تعداد و هم از نظر شدت فراوانند نیز در آن ضرب کنید. جهانی سازی، به حیات حکومت^{۱۳} و اداره امور عمومی^{۱۴} خاتمه نداده است بلکه موجب نوعی تغییر کیفی^{۱۵} و دگرگونی در ماهیت، خصلت و نقش حکومت و مدیریت دولتی شده است؛ در حقیقت، حکومت به حیات خود ادامه می‌دهد زیرا برای کارکرد^{۱۶} سرمایه داری نوعی ابزار محسوب می‌شود. ویژگی کلیدی این تغییر کیفی، خصوصی سازی است که منجر به نوعی تغییر جهت پارادایمی^{۱۷} در ماهیت و نقش حکومت از «حکومت اداری - رفاه^{۱۸}» به «حکومت اداری مبتنی بر زور شرکتی^{۱۹}» تبدیل شده است.

برای فهم رابطه مستقیم بین خصوصی سازی و جهانی سازی، نخست باید معنای جهانی سازی را درک کرد و آنگاه راهبرد آن یعنی خصوصی سازی در سراسر جهان را تبیین کرد. این استدلال و چارچوب نظری ارائه شده چندین نکته جدید در بر دارد. نخست آن که به منظور تبیین رابطه بین دو پدیده، نوعی رویکرد اقتصاد سیاسی را به کار می‌گیرد. مضافاً، این

- | | |
|----------------------------------|--|
| 1. Governance | 11. Governmental Functions |
| 2. Rationalized Reasons | 12. Capacity |
| 3. Political Economy | 13. State |
| 4. Late Capitalism | 14. Public Administration |
| 5. Design | 15. Qualitative Change |
| 6. Strategic Instrument | 16. Functioning |
| 7. Corporate Capital | 17. Paradigmatic Shift |
| 8. Public Enterprise Management | 18. Welfare- Administrative State |
| 9. Government -Owned Enterprises | 19. Corporate/Coercive- Administration State |
| 10. Sweeping Privatization | |

خطمشی‌های عمومی نظیر کوچک‌سازی نیروی کار^۶، دگرگونی ساختار سازمانی^۷، تجدید سازمان دولت^۸ و نظایر آنها می‌تواند منجر به تبعات معکوس همراه با اثرات اجتماعی منفی^۹ شود. به نظر می‌رسد در حال حاضر این رویداد از طریق تحمیل عوامل بازدارنده توسط سرمایه جهانی بر سر راه «پیشرفت بلندمدت قرن^{۱۰}» در حال وقوع است. اما بنا به دلایلی باید باور کنیم که این امر در بلندمدت ادامه نخواهد یافت چون تناقضات درونی^{۱۱} در سرمایه‌داری جهانی آن را از درون مضحمل خواهد کرد.

نمونه تغییر پیشرفت‌زا و کیفی که در گذر قرن‌ها رخ داد، زمانی بود که فئودالیسم^{۱۱} به مرکانتلیسم^{۱۲} و سرمایه‌داری تبدیل شد. به طور مشابه قرن‌ها طول کشید تا استعمارگری^{۱۳} جای خود را به «سازمان ملت - حکومت^{۱۴}» داد، البته حاکمیت استعمارگرایی جدید^{۱۵} در بخش عظیمی از قرن بیستم بر سیستم‌های جهان تداوم یافت. در بین چنین تغییرات کیفی و تاریخی، تغییرات دیگری نظیر از بین رفتن برده‌داری در آمریکا همراه با رهایی رسمی سیاه پوستان از وضعیت حاکم بر آنها یا کاهش ساعات کاری کارگران در نتیجه مبارزات شدید نهضت‌های کارگری در طی اواخر قرن نوزدهم و دهه ۱۹۲۰ نیز رخ داد که آثار اجتماعی مثبتی در پی داشت.

رویکرد و جدید بودن تحلیل آن، مباحثی را ایجاد می‌کند که پدیده خصوصی‌سازی جارویی را در بستر تحلیلی وسیع‌تر و کلان‌تر (یعنی در سطحی جهانی) تحلیل می‌کند. این سطح تحلیل کلان جهانی^۱ برای شکل‌دهی درک بهتر از ویژگی‌ها و چالش‌های چند بعدی جهانی‌سازی در سراسر جهان امری اساسی است. چنین فهمی، آثار ضمنی و گسترده‌ای برای نظریه و عمل، خصوصاً برای آموزش رسمی و کاربردی حاکمیت، اداره امور عمومی در مدیریت دولتی در قرن بیست و یکم دارد.

درک جهانی سازی: ۱

تغییر و استمرار

در ابتدا، تامل بر مناسب بودن تغییراتی که به صورت جارویی در دولت‌ها، اقتصادها و جوامع سراسر جهان در حال وقوع است، حائز اهمیت است. تغییر همیشه ویژگی دیالکتیک^۲ پیشرفت انسان و تاریخ طبیعی بوده است و پویایی‌هایی را برای تداوم سیستم‌های زنده فراهم می‌کند. در عین حال، همه تغییرات کیفی، پیشرفت‌آور^۳ نیستند. تغییرات کیفی، بلندمدت، تحولی^۴ و موجد تغییر سیستمی - اجتماعی در همه جنبه‌ها از جمله دولت، اداره امور، سیستم‌های اقتصادی و روابط اجتماعی‌اند. اما همه این تغییرات تجلی پیشرفت کیفی نیست. اقدامات اجرایی

1. Global - macro-level of analysis
2. Dialectical Feature
3. Progressive
4. Transformational
5. workforce Downsizing
6. Organizational Structure Alteration
7. Government Reorganization
8. Negative Social Effects

9. Century-Long Progress
10. Internal Contradictions
11. Feudalism
12. Mercantilism
13. Colonialism
14. Nation-State Organization
15. Neo-Colonialism

نکته قابل بحث است که نتیجه، نوعی تغییر کیفی (اما نه تغییر پیشرفت آور) در ماهیت و نقش حکومت بود که با گسترش بی سابقه نیروهای امنیتی و پلیسی و دیگر نیروهای سرکوبگر برای حفظ قانون و نظم در حفاظت از منافع جهانی سازی کردن سرمایه شرکتی در سراسر جهان بوده است.

بدین ترتیب جهان در آغاز قرن جدید در حال تجربه تغییرات عمده است. تحولی عظیم در حال وقوع است و به نظر می رسد تمدن جدیدی در حال ظهور است، در حالی که تمدن صنعتی سنتی و تثبیت شده در حال گذار است. برای توصیف تغییر، که به امری مستمر تبدیل شده، واژه «خود به خود» جایگزین واژه «شتابان»^۱ شده است. پیش بینی تغییرات «خود به خود» اگر نگوئیم غیرممکن ولی بسیار دشوار است، این تغییرات، تبعات بالقوه ای برای ویرانی و همین طور برای توسعه دارند. آنها مجموعه ای از شگفتی ها و تبعات بالقوه آشوبناک هستند.

این تغییرات «خود به خود» که منجر به تحول جهانی شده، موضوع بسیاری از مطالعات بوده است، اما مجدداً یادآوری می شود که نمی توان تبیین واحدی از این پدیده ارائه کرد. برای مثال، هانتینگتون^۷ (۱۹۹۶) از «برخورد تمدن ها»^۸ سخن می گوید، فوکومایا^۹ (۱۹۹۲) «پایان تاریخ و نسل بشر»^{۱۰} را پیش بینی می کند و کوربین^{۱۱} (۱۹۹۶) در مورد «بازگشت به قرون وسطا»^{۱۲} سخن می راند، کورتن^{۱۳} (۱۹۹۵) به «از دست رفتن

هیچکدام از این تغییرات کمی جایگزین حکومت سرمایه داری نشد؛ درحقیقت حکومت سرمایه داری به حیات خود ادامه داد، اما خصلت و نقش آن دگرگون شد و به نوعی حکومت رفاه متعادل^۱ تبدیل شد که علل آن فشارهای داخلی نهضت های مبارز کارگری، قانونی و دیگر نهضت های اصلاحی و همین طور قدرت ظهور یافته جهانی سیستم سوسیالیستی تحت رهبری شوروی (به عنوان یک سیستم اجتماعی برخاسته از انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ که خود نوعی تغییر کیفی تاریخی عمده محسوب می شد) در عرصه بین الملل بودند. هم عوامل داخلی و هم عوامل خارجی منجر به نوعی تغییر کیفی عمده در سیستم سیاسی و اجتماعی آمریکا شد که در آن حکومت سرمایه داری به حیات خود ادامه داد، اما خصلت و نقش آن به وسیله ضرورت حکومت اداری رفاه که به عنوان ابزار کنترل اجتماعی^۲ و «روان کن»^۳ چرخه های حکومت شرکتی^۴ در آمریکا و سراسر جهان عمل می کرد تعدیل شد. با سقوط نظام سوسیالیستی در جهان و گسترش استعمارگری جدید در کشورهای جهان سوم، ساختار قدرت شرکتی هدایت گر، بیش از این نیازی به حکومت رفاه ندید و یکجا آن را به نفع نوعی «حکومت چروکیده»^۵ مصادره کرد که کارویژه های اصلی آن حفظ و ارتقاء سرمایه شرکتی، کنترل اجتماعی و ساماندهی بی نظمی ها و آشوب های ناشی از بازار (برای مثال بیکاری، فقر انبوه، فرسایش محیطی^۶، استثمار نیروی کار، تعدی نژادی و قومی، سرکوب جنسی و طبقه ای و نظایر آنها) بود. این

- | | |
|------------------------------|--------------------------------|
| 1. Balanced Welfare State | 8. Clash of Civilizations |
| 2. Social Control | 9. Fukuyama |
| 3. Corporate State | 10. End of History & Mam |
| 4. Shrunken State | 11. Korbin |
| 5. Environmental Degradation | 12. Return Back to Medievalism |
| 6. Rapid | 13. Korten |
| 7. Huntington | |

عنوان تنها مدافع ممکن «تدارک رفاه و ارزش‌های ملی» می‌دانند و یا آن را حافظ کشور در برابر آشوب ناشی از بازار تصور می‌کنند؛ یا به طور منفی آن را به عنوان حامی و مزدور سرمایه شرکتی و جهانی‌سازی شده می‌دانند.

رویکردهای سه‌گانه نظری کلان به جهانی‌سازی

در دامنه دیدگاه‌ها موافق و مخالف در ادبیات موجود در باب جهانی‌سازی و آثار ضمنی آن برای حاکمیت، حق تغییر سرنوشت،^{۱۱} اداره امور عمومی و مدیریت دولتی سه رویکرد نظری کلان وجود دارد. شرح مختصری از شاخص‌های هر یک در بندهای ذیل ارائه می‌شود.

رویکرد نخست، جهانی‌سازی را به عنوان امری اجتناب‌ناپذیر می‌پذیرد، از مزیت‌های متعدد آن سخن می‌گوید و بر پذیرش عمومی آن اصرار دارد. این اردوگاه طرفدارانی را در خود جای می‌دهد که استدلال می‌کنند رشد شرکت‌های فراملی، سرمایه‌داری جهانی را گسترش می‌دهد - حکومت‌ها را بلااستفاده یا «بی‌مایه» می‌سازد و جهانی بی‌مرز خلق می‌کند و نفع کیفی^{۱۲} را در وابستگی متقابل، صلح، هماهنگی، تجانس‌گرایی و حاکمیت بازار^{۱۳} می‌بیند که نتیجه جهانی‌سازی است.

حقوق دموکراتیک» اشاره می‌کند و پیک سی آتو^۱ (۱۹۹۱) از دست رفتن استقلال (حاکمیت) ملی^۲، میان دولت-ملت‌ها اشاره می‌کند. مفاهیم دیگری که ظهور کرده‌اند و به سوژه‌های مطالعات متعدد در سراسر جهان تبدیل شده‌اند عبارتند از «دهکده جهانی^۳» و «دولت جهانی^۴» یا نوعی «مدیریت جهانی^۵»، «خلق نوعی «نظم نوین جهانی^۶» فرای دولت - ملت‌ها. این نظم نوین از طریق یک «سیستم وب بوروکراتیک جهانی^۷» به وسیله «نخبگان شرکتی فراملی^۸» مدیریت می‌شود که ارتشی متشکل از «سربازان جهانی^۹» یا «عاملان تابعه (نوجه‌های اقماری^{۱۰} یا مزدور)» سرمایه‌داری جهانی آن را تسهیل می‌کنند.

مشخصه بارز این تغییرات «خود به خود» در سراسر جهان، فرایند جهانی‌سازی است که از آن طریق یکپارچگی و استیلا جهانی شکل می‌گیرد. همه این مفاهیم مرتبط به هم، دامنه متنوعی از واکنش‌های نظری و همین‌طور عملی را موجب می‌شود. در اینجا تمرکز بر آن دسته از واکنش‌هایی است که اثر مفروض جهانی‌سازی بر نقش دولت را مشخص می‌کند. بدین ترتیب کسانی که جهانی‌سازی را حمایت می‌کنند و خواهان گسترش آن هستند حکومت را به عنوان مانع نیروهای بازار می‌بینند، در حالی که بسیاری از کسانی که از آن متنفرند سوگوار آند که جهانی‌سازی منجر به کوچک شدن حکومت‌ها و یا نامناسب شدن آنها می‌شود. تعداد بیشتری از افراد که نگران حکومت در بستر جهانی‌سازی هستند یا آن را به طور مثبت به

1. Piecciotto
2. Loss of Territorial Sovereignty
3. Global Village
4. World Governments
5. Global Management
6. New World Order
7. Global Bureaucratic Web-System
8. Transnational Corporate Elites
9. Global Soldiers
10. Subsidiary Agents
11. Self-determination
12. Qualitative Gain
13. Rule by Market

نیروهای اقتصادی نمی‌توانند بر ترس غلبه کنند و دغدغه نسبت به افتخار ملی را از بین ببرند. این نکته آخر اشاره به حق تعیین سرنوشت و هویت جهانی دارد که در میان سایر موارد، منتقدان جهانی‌سازی را به مخالفت با آن تحریک می‌کند.

رویکرد نظری دوم رویکردی بسیار انتقادی است. مخالفان جهانی‌سازی و ناظران شکاک^۲ تبعات منفی جدی آن برای اقتصادهای ملی، ارزش‌های انسانی، منافع اجتماعی دموکراتیک، استقلال ملی و کشورهای جهان سوم را گوشزد می‌کنند. برای مثال، مله^۴ (۱۹۹۶)، ککس^۵ (۱۹۹۳)، و کورتن (۱۹۹۵) از نابودی و از دست رفتن اجتماعات محلی و ساختار قدرت شهری^۶ به نفع نخبگان شرکتی^۷ سخن می‌گویند، رفکین^۸ (۱۹۹۵) از دست رفتن کار سخن می‌گوید، رگل^۹ (۱۹۹۸) مساله بدتر شدن وابستگی و بحران مالی در کشورهای در حال توسعه و همین‌طور عمیق‌تر شدن بحران «دولت محوری»^{۱۰} را خاطر نشان می‌کند، در حالی که برچر و کتسلو^{۱۱} (۱۹۹۵) از ایده «غارت جهانی»^{۱۲} بحث می‌کنند. این ایده از دهکده جهانی، جهانی‌سازی سرمایه را پدیده‌ای می‌بیند که میلیون‌ها نیروی کار «سخت کار کن» - از جمله طبقه متوسط حرفه‌ای^{۱۳} - را درون نوعی طبقه دون پایه قرار می‌دهد، در حالی که قدرت اقتصادی و سیاسی نخبگان شرکتی غنی را به شدت افزایش می‌دهد. از منظر این منتقدان، جهانی‌سازی در غایت همه

بدین ترتیب، فریدمن^۱ حامی افسانه‌ای آمریکایی جهانی‌سازی، جهانی‌سازی را به نوعی «رمه تشبیه می‌کند که هرچیزی را در مسیر خود جارو می‌کند و هیچ چیزی قادر به متوقف کردن آن نیست». پاسخ وی به منتقدان این بوده است. جهانی‌سازی یک گزینه نیست، یک واقعیت است... اجازه دهید کار خود را به بهترین وجه انجام دهد. حکومت‌ها می‌توانند در برابر «رمه» مقاومت کنند اما بهای سنگینی را پرداخت خواهند کرد، نظیر تایلند، مالزی، اندونزی و کره جنوبی و تا حدی ایران. به طور مشابه، کنی چی اومائه^۲ به دولت‌های ملی مستقل توصیه می‌کند نقش‌های سنتی خود را به عنوان مدیران اقتصادی سیستم‌های اقتصادی خود رها کنند زیرا چسبیدن به این نقش‌ها «بی‌فایده» است... چون اقتصادهای ملی به هیچ وجه در عصر جهانی‌سازی وجود ندارند. به مدیران و بوروکرات‌های دولت توصیه می‌شود این واقعیت را بپذیرند که دولت منسوخ است و همه باید از سر راه سرمایه‌داری شرکتی کنار روند.

این طرفداران و سایر حامیان نوعی جهان بی‌مرز ترسیم می‌کنند که در آن صلح، پیشرفت اقتصادی، دموکراسی و وابستگی متقابل متداول خواهد شد و جنگ به پدیده نادری تبدیل می‌شود. در عین حال حتی این طرفداران نمی‌توانند یکجا ضرورت جنگ و تسلط بر جهان برای کنترل آن جهت برقراری صلح در غرب را انکار کنند: فریدمن می‌پذیرد که جنگ به ندرت رخ می‌دهد اما از بین نمی‌رود؛ چون حتی قدرتمندترین

1. Freidman
2. Kenichi Ohmae
3. Skeptical Observers
4. Mele
5. Cox
6. Urban Power Structure
7. Corporate Elites
8. Rifkin
9. Kregel
10. Governability
11. Brecker & Costello
12. Global Pillage
13. Professional Middle Class People

سیستم‌های «کنترلی و نظارتی» در طبیعت، در اقتصاد، و در حاکمیت را جارو می‌کند و موجب بحران‌های مشروعیت و اضمحلال سیستمی می‌شود.

در مورد تبعات شدیداً منفی جهانی‌سازی سرمایه و تغییر در شخصیت و نقش حکومت سرمایه‌داری سنتی از «حکومت اداری رفاه» به نوعی «حکومت اداری شرکتی مبتنی بر زور» نیز هشدارهایی در جای دیگر ارائه شده است. بدین ترتیب، می‌توان همگام با منتقدانی که جهان را در حال عقب‌گرد به سیستم قرون وسطایی می‌بینند که در آن زمان کدخداها حاکم بودند و رعایا راهی جز بردگی، وابستگی و استثمار اقتصادی و سیاسی نداشتند، استدلال آن است که مفهوم کلی «نظام مزدوری» سازمان اقتصادی و اجتماعی جای خود را به «بردگی دستمزدی»^۱ و وابستگی اقتصادی و از دست رفتن آزادی سیاسی و شأن و کرامت انسان می‌دهد.

براساس رویکرد نظری سوم، برخی از اندیشمندان اجتماعی خاطر نشان می‌کنند که در باب اثرات جهانی‌سازی اغراق شده است و استدلال می‌کنند که حکومت‌ها در انجام کارویژه‌های حاکمیتی قوی باقی می‌مانند. برخی از رئالیست‌ها استدلال کرده‌اند که در بستر روابط بین‌الملل، استقلال حکومت‌ها به جای آن که تضعیف شده باشد تقویت شده است. به طور مشابه، برخی از جامعه‌شناسان و اندیشمندان سیاسی نظیر مایکل من^۲ (۱۹۵۰) و تدا اسکوک پل^۳ (۱۹۸۵) کسانی که حکومت را به درون رشته‌های خود (در طی دهه ۱۹۸۰) برگردانیدند، شکاکیت خود نسبت به ناپدید شدن حکومت و حاکمیت ملی (ره‌آوردی که برخی از منتقدان اصلی پیشنهاد کردند) را حفظ کرده‌اند. در عین حال، حتی رئالیست‌ها توافق دارند که جهانی‌سازی تأثیرات چشمگیری بر ماهیت و خصیلت حکومت و دولت‌های

ملی در سراسر جهان دارد. این اندیشمندان اجتماعی به افراد دیگری می‌پیوندند که استدلال می‌کنند جهانی‌سازی، خصوصاً ساختار اقتصادی جهانی متغیر، تحت سیطره شرکت‌های فراملی دارای قدرت عظیم مالی، سیاسی و سازمانی، آثار ضمنی شگرفی، هم مثبت و هم منفی برای اقتصادها، حاکمیت دموکراتیک و اداره امور عمومی داشته است.

ایجاد وابستگی متقابل یک چیز است ولی توانایی قدرت‌های شرکتی برای دیکته کردن انواع سیاست‌های عمومی در جامعه و تأثیرگذاری بر آنها چیزی دیگری است. این نکته کمتر محل تردید است که جهانی‌سازی و وابستگی متقابل، تعداد معدودی از کشورهای صنعتی قدرتمند نظیر ایالات متحده و برخی از حکومت‌های اروپای غربی و ژاپن منتفع ساخته است، در حالی که بیشتر کشورهای در حال توسعه و کمتر توسعه‌یافته به قدرت‌های مستعمراتی قبلی و نهادهای مالی عمده وابسته‌تر شده‌اند و همین‌طور آخرین نوآوری‌های فناورانه این شکاف گسترده بین آن دو را برجسته کرده است. برخی از اندیشمندان اجتماعی «تغییر جهت‌های عقب‌نشینانه» در کیفیت و کمیت، قدرت و حکومت را توصیف کرده‌اند. به طور مشابه، عده‌ای دیگر در مورد ماهیت «گذارگونه» حکومت اظهار نظر کرده‌اند یعنی گذار «از حکومت رفاه به حکومت رقابت‌ها» یا از تلاش برای واکنش نشان دادن، شکل دادن یا کنترل «رشد نفوذ اقتصادی سیاسی بین‌المللی» سخن گفته یا به «حکومت توخالی»^۴ یا «حکومت رفاه شرکتی» اشاره کرده‌اند.

هیچ شک و تردیدی وجود ندارد که ماهیت حکومت، دولت و اداره امور عمومی تغییر کرده و آثار معنی‌داری

1. Wage Slavery
2. Michael Mann
3. Theda Skocpol
4. Hollow state

در تاریخ، جوامع و شهروندان ملل صنعتی پیشرفته غرب از جمله آمریکا با چالش‌ها و اثرات منفی جهانی‌سازی مواجه هستند.

دوم آنکه ابعادی از جهانی‌سازی که بر آنها متمرکز می‌شویم متأثر از پیشینه رشته‌ای ما است. بر این اساس اقتصاددانان تمایل دارند جهانی‌سازی را به عنوان گامی به طرف بازار جهانی یکپارچه ببینند. اندیشمندان سیاسی تمایل دارند آن را به عنوان نوعی حرکت از مفهوم تعریف شده سنتی حکومت با استقلال قلمرویی^۱ به طرف ظهور بازیگران قدرت غیردولتی^۲ در نظم جهانی ببینند. دیگر اندیشمندان نظیر مشاوران و دانشمندان دانشکده‌های بازرگانی آن را به عنوان پدیده‌ای منبعت از شرکت‌های بخش خصوصی و نه دولت‌ها می‌بینند. در عین حال با وجود این تفاوت‌ها، همه مباحث جهانی‌سازی احتمالاً با مساله مرزها، قلمرو و محدودیت‌های قانونی و اقتصادی و فرصت‌های مرتبط با حاکمیت و اداره امور (مرزهای قلمروی اختیارات قانونی حکومت و موضوعات بحث انگیز به ویژه حاکمیت، اقتصاد، هویت و اجتماع) پیوند دارد.

یک بعد، جهانی‌سازی را به عنوان «بین‌المللی‌سازی»^۳ می‌بیند. این ایده جدید نیست زیرا به موزاتی که تجارت بین‌الملل و روابط فناورانه و سیاسی میان ملت‌ها در طول قرن‌ها و به طور خاص از بعد از جنگ جهانی دوم رشد کرد، متداول شده است. بین‌المللی‌سازی اداره امور عمومی و حاکمیت به موضوع بحث‌انگیز مشترک و متداول تبدیل شده که منبعت از غرب است.

آنگاه دیدگاه دیگر، تصور جهانی‌سازی به عنوان «بازبودن مرز»^۴ است که مجدداً نکته جدیدی نیست، زیرا بیشتر ملت‌های پایبند به سرمایه‌داری به طور

بر حاکمیت و مدیریت دولتی در سراسر جهان بر جای گذاشته است. جهانی‌سازی، ملت‌ها و دولت‌های آنها را بر آن داشته است تا خود را از لحاظ ساختاری با افزایش در قدرت شرکتی جهانی انطباق دهند و بر این اساس، گزینه‌های خط‌مشی عمومی مردم در سراسر جهان برای برآوردن تقاضای «رمه» (که به وسیله ارتش قدرتمندترین قدرت جهانی‌سازی جهان یعنی آمریکا حمایت می‌شود) متأثر شده، شکل گرفته و از نو شکل جدیدی به خود گرفته است.

باید خاطر نشان کرد که آثار منفی ضمنی جهانی سازی برای حاکمیت و مدیریت دولت به هیچ وجه دغدغه محض و صرف کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته نیست. بلکه دغدغه اصلی اجتماعات و شهروندان در آمریکا و دیگر کشورهای توسعه یافته نیز هست. تاکنون این نکته بسیار حساس به نحو شدیدی نادیده گرفته شده و مورد مطالعه قرار نگرفته است.

فهم جهانی سازی: ۲

فرایند پندین بعد دارد

اگرچه پدیده جهانی‌سازی، این گونه تفاسیر نظری متنوعی ایجاد کرده است، ولی خود واژه جهانی‌سازی فی‌نفسه هرگونه تعریف واحدی از خود را رد می‌کند. راحت‌تر آن است که فرایند را دارای چندین بعد ببینیم. در عین حال قبل از شناسایی آنها، ذکر دو نکته ضروری است.

نخست آن که فشارهای جهانی‌سازی، امر جدیدی نیستند؛ آنها در دهه‌های متمادی (اگر نه در همه قرن‌ها) وجود داشته‌اند و یقیناً در استعمارگری سبک قدیم به صورت اولیه وجود داشته است. آنچه که در مورد دوره اخیر جدید می‌نماید، اینست که برای نخستین بار

1. Territorial Sovereignty
2. Non- government power
3. Internationalization
4. Border openness

با این وجود، بعد دیگر، جهانی سازی را به عنوان پدیده سرمایه داری اواخر قرن بیستم و هزاره جدید تصور می کند. این رویکرد، با استفاده از دیدگاه اقتصاد سیاسی، نوعی رابطه علت- معلولی در تبیین جهانی سازی سرمایه را، به عنوان بخشی از جستجوی بی رحمانه برای انباشت افزوده سرمایه در نظر می گیرد. این دیدگاه آنچه قبلاً رخ داده است را چندان باز و بدون مرز نمی بیند و مدعی است در جهانی سازی کنونی، جهان به مکانی فی نفسه واحد تبدیل می شود. این ایده مفید است زیرا عناصر جدیدی را درون تبیین پدیده وارد می کند، اما کماکان از آن جهت که به حد کفایت همه ویژگی های جهانی سازی، خصوصاً فرایند آن را نشان نمی دهد، محدود است.

بعد نهای، جهانی سازی را هم به عنوان فرایند و هم به عنوان پدیده می بیند. این نکته در راستای دو نکته اخیر، هم جدید و هم فراگیر است و نویسنده شخصاً آن را ترجیح می دهد. این دیدگاه، جهانی سازی را به عنوان فرایند انباشت سرمایه از طریق سرمایه داری جهانی تصور می کند: فرایند مستمر گسترش مرزها و دستیابی به فرصت های جدید (بدون محدودیت ها) برای افزایش انباشت سرمایه در سطح جهانی. همچنین جهانی سازی را به عنوان پدیده ای می بیند که ناشی از فرایند انباشت سرمایه است، پدیده ای که اثرات مثبت و منفی خود را تقریباً در همه جا ظاهر کرده است.

همه کشورها (توسعه یافته و در حال توسعه) از فرایند جهانی سازی درجاتی متفاوت متأثر شده اند. کشورهای در حال توسعه و کمتر توسعه یافته و مردمانشان دریافت کنندگان منفی ترین آثار آن هستند. این بعد تغییر کیفی (که محرک آن فرایند جدید

نسبی به روی بازار جهانی و سرمایه جهانی در طی قرن بیستم باز بوده اند. رفع موانع بر سر راه تجارت و اقدامات حمایتگرانه مداخله حکومت در اقتصاد و جامعه، موضوع بحث برانگیزی در باب ساختن نوعی دولت جهانی و فرهنگ جهانی^۱ بدون محدودیت های مرزی است.

موضوعاتی چون « تفکر جهانی و اقدام محلی» و نیز زندگی کردن در دنیای مستقل با یک «نظام مدیریتی جهانی»، از ویژگی های دیدگاه «بازبودن مرزها» است. اما از طرفی، در قلمرو احتمالی آن محدودیتهایی باید وجود داشته باشد. در تعریف روابط بین الملل پیشینه ای طولانی وجود دارد (روابط بین کشورها) و فرایندهایی که احتمالاً دیگر ضروری نیستند.

بعد دیگر، جهانی سازی را به عنوان فرایند مستمر انباشت افزوده^۲ از طریق سرمایه جهانی انحصارگرانه می بیند. این دیدگاه، جهانی سازی را به عنوان یک پدیده رد می کند، اما در عوض بر رویکردها و راهبردهای در حال تغییر سرمایه داری جهانی به انباشت افزوده تأکید می کند: تغییراتی در عرصه استمرار گسترده فرایند. تأمین منابع مالی سرمایه داری جهانی نوعی تغییر شتابان و عمده بوده که از طریق نوآوری های فناورانه تسهیل شده است.

بعد دیگر، جهانی سازی را به عنوان ایدئولوژی تصور می کند. مبنای این ایدئولوژی دموکراسی غربی و سرمایه داری لیبرالی است که مبتنی بر کسب و کار آزادانه، فردگرایی، آزادی و دموکراسی چندصدایی است. از این مبنای ایدئولوژیک برای جلو بردن نیروی اقتصادی سرمایه داری در سراسر جهان - در نتیجه جهانی سازی- استفاده شده است، در حالی که این معنا برای قرن ها در سراسر جهان متداول بوده است.

1. Global Culture
2. Surplus Accumulation

جهانی سازی است) منجر به دغدغه های بسیاری شده است و میان اندیشمندان اقتصادی، رهبران اجتماعی، سازمان های دولتی و سازمان های مردمی و همین طور میان بسیاری از رهبران دولتی در تمامی کشورهای جهان زنگها را به صدا در آورده است.

علل جهانی سازی

همان طور که گفته شد، فرایند جهانی سازی پدیده جدیدی نیست؛ جهانی سازی سابقه ای دیرینه دارد. با وجود این، جهانی سازی سرمایه بعد از جنگ جهانی دوم شتاب گرفت و از اواخر دهه ۱۹۷۰ با نرخ فرایندهای تداوم یافت. جهانی سازی ویژگی کلیدی سرمایه داری پیشرفته یا سرمایه داری متاخر است و جایگزینی برای سرمایه داری ملی و حتی چند ملیتی محسوب می شود. ذیلاً چند علت اصلی این توسعه را مورد بررسی قرار می دهیم.

عوامل اقتصادی انباشت افزوده، قدرتمندترین نیروی پیش برنده جهانی سازی بوده است. جهانی سازی از جمله ویژگی های محوری شرکت های فراملی است که برای چندین دهه کشورهای در حال توسعه را درنوردیده اند و از منابع و نیروهای ارزان آنها استفاده کرده اند. آنچه به نظر جدید می آید، شتاب بیش از حد و نرخ بالای انباشت افزوده است که با اتکا به چندین ساز و کار و همین طور جابه جایی فراجهانی شرکت ها در یک فضای جهانی بدون زمان و مکان میسر شده و از طریق جهانی سازی حکومت، فناوری های نو و مداخله نظامی در سطح جهانی تسهیل شده است.

در پیشبرد جهانی انباشت افزوده، چندین عامل موثرند. نخستین عامل، بازاریابی جهانی^۱ است که در

جستجوی تسخیر بازارهای جدید جهانی و دریافت سودهای بالاتر است و بر این اساس فراتر از مرزهای ملی گام نهاده و با کمک فناوری رایانه این امکان را برای مردم فراهم کرده است تا کالای مشابه را همزمان خریداری کنند. بازاریابی جهانی هماهنگ^۲، صرفه جویی های ناشی از مقیاس را نصیب شرکت های فراملی و نه شرکت های انفرادی کرده است. برای مثال تقریباً همه ۴۰ شرکت بزرگ تبلیغاتی در بریتانیا و آمریکا دپارتمان هایی تخصصی برای بازرگانی جهانی ایجاد کرده اند و هزینه ای بالغ بر ۶۰۰ میلیون دلار در اختیار آنها قرار داده اند. «جهانی روی»^۳ شعاری ضروری در محافل سرمایه داری جهان است.

عامل دوم، پیوند تولید جهانی^۴ و کارخانجات جهانی^۵ است که نیروهای قدرتمندی برای افزایش انباشت افزوده و در نتیجه، جهانی سازی سرمایه هستند. جهانی سازی شرکت ها باعث می شود کارخانه های تولیدی از هر گوشه دهکده جهانی (مثلاً آسیا) به نقطه دیگری در آفریقا (که در آنجا منابع نیروی کار انسانی ارزانتر است) بدون محدودیت های محیطی انتقال یابند. جهانی سازی منابع مالی، «تولید و فروش یک محصول را در هر جایی با استفاده از منابع هر کشوری و به وسیله هر شرکتی، صرف نظر از محل استقرار، میسر می سازد». هزینه های بیرونی اجتماعی و محیطی برای کشورهای میزبان این شرکت ها ایجاد می شود. مصرف و کالاندگی جهانی^۶ ابزار دیگری برای انباشت شتابان افزوده و تعمیم این نکته است که هر چیزی در جهان از جسم و روح گرفته تا میراث فرهنگی و اصالت قومی در بازار، قابل فروش و مبادله است.

1. Global Marketing
2. Coordinated global Marketing
3. Going Global
4. Global Production
5. Global Factors
6. Global Commodification

اطلاعات تغییر می دهند»، شتاب می گیرد. مالیه جهانی^۱ هیچ وفاداری و وابستگی به فضا، ملت یا اجتماعی از مردم ندارد، نه پدری، نه دختری، نه مادری، نه برادری، نه دوستانی و نه مکانی خاص خود نمی شناسد. برای دریافت سود هر چیزی را و هر شخصی را می خرد، می فروشد و مصادره می کند.

نقش حکومت‌های جهانی و اداره امور عمومی آنها عامل تعیین کننده قدرتمندی در فرایند جهانی سازی خصوصاً بعد از جنگ جهانی دوم بوده است. سرمایه داری برای کامیاب شدن نیاز به حکومتی قوی و محیطی باثبات دارد. سرمایه داری مستلزم نظم و کنترل اجتماعی است. از آغاز قرن بیستم، آمریکا و بیشتر دولت‌های اروپایی نقش بنیادی در ارتقاء جهانی سازی سرمایه ایفا کرده اند زیرا آنها این مهم را بنا به دلایل ایدئولوژیک و سیاسی و همین طور اقتصادی انجام داده اند. آنها در بسیاری از کشورها در سراسر جهان مداخله نظامی کرده اند و برخی از سرکوبگرترین رژیم‌ها را در کشورهای در حال توسعه بنا به هدف کنترل اجتماعی و انباشت افزوده سرمایه مستقر کرده اند. شیلی در سال ۱۹۷۴ در آمریکای لاتین، ایران در سال ۱۹۵۳ و مصر در دهه ۱۹۶۰ در خاورمیانه و در دیگر کشورهای آسیایی از جمله اندونزی در دهه ۱۹۶۰ و سقوط یوگسلاوی در اواخر دهه ۱۹۹۰ را باید نمونه‌هایی تصور کرد که در بستر اهداف حکومت‌های جهانی ساز بر اساس نوعی هژمونی جهانی در کنترل اجتماعی و انباشت سرمایه و همین طور تبلیغات سرمایه داری به عنوان تنها سیستم جهانی پایا انجام شده است. سرمایه داری جهانی نمی تواند بدون وجود

عامل دیگر، بازسازماندهی^۲ ساختار شرکتی از طریق ادغام های بزرگ، ساختاردهی مجدد افقی و عمودی^۳ و تمرکز بیش از حد قدرت شرکتی در سطح جهانی است؛ این امر در افزایش شتابان در انباشت ارزش افزوده و فرایند جهانی سازی نیز نقش ایفا کرده است. در سال ۱۹۹۵ تعداد شرکت‌های جهانی بزرگ دهه‌های گذشته به ۶۰۰۰ شرکت کاهش یافت که دارای سرمایه ای بالغ بر ۲۲۹ میلیون دلار و صاحب هزاران میلیون دلار در سرمایه گذاری‌هایی بوده اند که ۷۰ درصد کل سرمایه گذاری‌های مستقیم خارجی را در برداشته است. از آن زمان، تعداد این شرکت‌ها به کمتر از ۱۰۰۰ شرکت کاهش یافته است زیرا فرایند ادغام شرکت‌های بزرگ ادامه یافته و احتمالاً این روند به علت قانونگذاری در بسیاری از کشورها که به شرکت‌ها اجازه می دهد بازارهای جهانی را تحت انحصار و تسلط خود در آورند، ادامه می یابد.

تمرکز بیش از حد ساختار قدرت شرکتی به نوعی محدودیت شدید در تجارت آزاد بین الملل و همین طور توانایی آن ساختار قدرت برای دیکته کردن سیاست‌های عمومی در سراسر جهان (نوعی عقب گرد قابل توجه در حقوق انسانی، وابستگی متقابل و حق تعیین سرنوشت دموکراتیک در سراسر جهان) را در پی دارد. این امر نوعی محفل کوچک اما قدرتمندی از "نخبگان شرکتی جهان"^۴ است که می تواند سیاست‌هایی را به دولت‌ها و کشورها در سراسر جهان دیکته کند (و این سیاست‌ها آثار ضمنی چشمگیری بر حاکمیت، اداره امور، نظریه و عمل سازمان دارد).

در کنار این توسعه، ماخذ اصلی دیگر انباشت افزوده و جهانی سازی، خلق پول جهانی^۵ و جهانی سازی منابع مالی است که از طریق سیاست‌های جهانی مبنی بر فناوری اطلاعات که «ماهیت قدرت را در عصر

1.Reorganization

2.Horizontal & Vertical Restructuring

3.Global Corporate Elites

4.Global Money

5.Global Finance

تبعات جهانی سازی

تبعات جهانی سازی (مثبت و منفی) بسیار بوده است. از بعد مثبت، جهانی سازی پیوند و هماهنگی میان مردم، دولت‌ها، شرکت‌ها و سازمان‌های غیردولتی را تسهیل کرده است. قابلیت دسترسی جهانی، گام مثبت عظیمی به سمت و سوی پیشرفت انسانی بوده است. اما جهانی سازی در حال ساخت نوعی تمدن جدید است که مملو از پارادکس‌ها (ناسازه‌ها) و بی‌نظمی‌ها است که نه همه حکومت‌ها و مردم از آن منتفع شده‌اند و نه همه آنها به طور یکسان از آن تاثیر پذیرفته‌اند. جهانی سازی در آمریکای شمالی، اروپای غربی و آسیای شرقی با سرعت بیشتری عمل کرده است، اما برخی دیگر از کشورها نیز از آن متاثر شده‌اند. علی‌رغم مزایا، جهانی سازی تبعات منفی جدی برای کشورهای در حال توسعه و کمتر توسعه یافته دارد. همان طور که گفته شد، در آغاز قرن جدید، آثار منفی آن کشورهای پیشرفته غربی از جمله آمریکا و اروپا را نیز متاثر می‌سازد.

ماهیت حکومت و اداره امور عمومی آن تغییر کرده است، جهانی سازی آنها را از نوعی «سیستم حکومت خدمات عمومی»^۱ به یک «سیستم حکومت شرکتی» تبدیل کرده است که ویژگی آن نظامی‌گری انبوه مبتنی بر زور و قدرت امنیتی-پلیسی، مقررات‌زدایی و خصوصی سازی انبوه است. حکومت و اداره امور عمومی، تداوم می‌یابد اما به ابزار نهادی قدرتمند جهانی سازی و ابزار انباشت ارزش افزوده سرمایه تبدیل می‌شود.

جهانی سازی با تبدیل بسیاری از دولت‌ها به عاملان اقماری^۲ یا «مستعمرات عملی»^۳ یا «مخدوش کردن

حکومت‌هایی که در سراسر جهان به بوروکراسی‌های مبتنی بر امنیت پلیسی کشنده اتکا دارند، زنده بماند.

افول اقتصادی بومی، افزایش انتظارات انسان‌ها در سراسر جهان و نوآوری‌های فناورانه نیز نقش‌های بنیادی در فرایند جهانی سازی ایفا کرده‌اند. افول اقتصاد بومی در کشورهای صنعتی، شرکت‌ها را بر آن داشته تا برای انباشت افزوده شتابان سرمایه وارد عرصه جهانی شوند. به طور مشابه، افزایش انتظارات انسان‌ها، خصوصاً در ایالات متحده آمریکا، منجر به افزایش انتظار برخورداری از حقوق انسانی و حقوق شغلی و همین‌طور خواست شهروندان برای شریک شدن در قدرت حاکمیت نخبگان و حقوق مالکانه در اشتغال شده است که هر دو برای شرکت‌ها هزینه‌زا بوده و برای نخبگان شرکتی غیرقابل پذیرش است. همچنین نوآوری‌های فناورانه، خصوصاً قابلیت‌های الکترونیک رایانه و دیگر قابلیت‌های ارتباطی، فرایند جهانی سازی انباشت سرمایه در سراسر جهان را تسهیل کرده و شتاب بخشیده است.

در نهایت سازمان‌های فراملی، خصوصاً سازمان ملل متحد و موسسه‌های تخصصی آن نظیر بانک جهانی، صندوق بین‌المللی و سازمان تجارت جهانی نقش چشمگیری در فرایند جهانی سازی ایفا کرده و توانایی سرمایه‌داری جهانی برای حاکمیت بر جهان را غنا بخشیده‌اند. این سازمان‌ها ابزارهای نهادی کلیدی بوده‌اند که از طریق آنها، شرکت‌های جهانی و حکومت‌های جهانی مسلط سیاست‌های خود را در قالب تعدیلات ساختاری، خصوصی سازی جاویدی و اصلاحات مطلوب بازار در خدمت به اهداف غایی انباشت افزوده جهانی و کنترل سیاسی به کشورهای در حال توسعه و کمتر توسعه یافته دیکته کرده‌اند.

1. Public service state system
2. Subsidiary agents
3. Practical colonies

است یا ادعا کنیم که دموکراسی و سرمایه‌داری یکی هستند.» بازار، نابرابری را تشویق می‌کند، از ثروتمندان دفاع می‌کند و نخبگان شرکتی طیف غنی را قدرتمند می‌سازد و توده مردم را رها می‌کند و در آن هر چیزی از جمله رای، جسم و روح را می‌توان با پول خرید.

مضافاً، جهانی‌سازی فساد را افزایش می‌دهد و نخبگان قدرتمند را قدرتمندتر می‌کند. فرصت‌ها برای انباشت ثروت، فرصت برای دسترسی به قدرت را ایجاد می‌کند و توانائی فاسدکردن کارکنان دولت و ارتقاء «نخبگان سیاسی»، از جمله نخبگان حاکمیتی، اداری و سازمانی که می‌توانند فرایندها و ره‌آوردهای خط‌مشی‌های عمومی به نفع ثروتمندان و به هزینه فقرا و اقشار کارگری متوسط جامعه دستکاری کنند، تقویت می‌کند.

در نهایت، جهانی‌سازی سرمایه مستلزم خصوصی‌سازی جارویی بنگاههای دولتی، کارویژه‌های تنظیمی دولت و خدمات عمومی است. این اثر جهانی‌سازی باید به طور تنگاتنگی در سطح کلان و همین طور خرد تحلیل شود زیرا خصوصی‌سازی ابزار راهبردی قدرتمند و ضروری جهت ارتقاء جهانی‌سازی سرمایه است.

خصوصی‌سازی به عنوان ابزار راهبردی جهانی‌سازی

بحث زیر به ادبیات بسیار زیاد موجود در باب دیدگاه‌های موافق و مخالف و همین طور علل خصوصی‌سازی نمی‌پردازد. این مهم در آثار گذشته تا حدی عمیق انجام شده است و فرض می‌شود که خوانندگان با آن مجموعه دانش آشنایی دارند. در عوض

دولت‌ها و استقلال آنها»، استقلال منطقه‌ای - ملی حکومت را تهدید کرده است. حکومت‌ها و شرکت‌های جهانی‌سازی با کمک سازمان تجارت جهانی^۱، بانک جهانی^۲، و صندوق بین‌المللی^۳ که به عنوان مجاری نهادی دیکته کردن خط‌مشی‌های اقتصادی و سیاسی عمل می‌کنند، قادرند بیشتر حکومت‌ها را تحت سلطه درآورند، آنها را به رعایت قوانین و مقررات که به هیچ وجه در تدوین آنها دخالت ندارند، وادار کنند و دولت‌ها را از سنت‌های دیرینه اقتصاد و جامعه دور سازند. این امر توانائی حکومت‌ها برای کاهش فقر را فلج کرده است؛ در حقیقت، مشاوران و رهبران برخی از سازمان‌های فراملی به «اربابان فقر» و خالقان نوعی تیم نخبگان سازمانی جهانی تبدیل شده‌اند و سیاست‌هایی که بر خلاف مهمترین منافع دولت‌های جهان سوم است به آنها دیکته می‌کنند.

جهانی‌سازی تهدیدی علیه دموکراسی و اجتماع و عامل مضر به حال حقوق دموکراتیک مردم در حق تعیین سرنوشت نیز بوده است. نخبگان شرکتی جهانی‌سازی با تبدیل کردن ابنا بشر به کالاهای مصرفی و مبادله‌ای و با فعالیت در کارخانه‌های جهانی، «نظام نیروی کاری مزدوری» قرون وسطایی و دوران باستانی را از نو خلق می‌کنند و همین طور میلیون‌ها نفر از مردم در سراسر جهان را درون نوعی سیستم «بردگی دستمزدی» مورد چپاول قرار می‌دهند. نکته جالب توجه و غمناک آن که همه این تغییرات به نام آرمان‌های جهانی صدور دموکراسی، بازار و آزادی فردی رخ می‌دهد در حالی که در عالم واقع، بازار و دموکراسی همیشه ترکیب نمی‌شوند. همان طور که هیل بروئر^۴ متذکر می‌شود «احمقانه است که پیشنهاد کنیم سرمایه‌داری شرط حتمی یا اجتناب‌پذیر دموکراسی

1.WTO

2.World Bank

3.IMF

4.Heilbroner

دراکر، به عنوان حامی پیش قراول سرمایه داری شرکتی و اندیشمند برجسته مدیریت بازرگانی آمریکایی، اخیراً پذیرفته است که: «ما به سرعت می‌آموزیم که این باور که بازار آزاد همه چیز مدیریت و اداره یک جامعه و اقتصاد است نوعی توهم محض است و صاحب‌نظران کتاب بسیار برجسته «بازآفرینی دولت»^۱ به طور روشن پذیرفته‌اند که کسانی که تلاش می‌کنند ما را متقاعد کنند که خصوصی‌سازی بهترین سیاست است، در واقع «روغن مار» را به عامه می‌فروشند. کسانی که از مبنای ایدئولوژیک آن طرفداری می‌کنند. (چون معتقدند کسب و کار همیشه بر دولت مقدم است) به مردم آمریکا روغن مار می‌فروشند.

همان طور که یکی از ناظران جهانی‌سازی متذکر می‌شود:

در دهه ۱۹۸۰ سرمایه‌داری بر کمونیسم چیره شد. در دهه ۱۹۹۰ سرمایه‌داری بر دموکراسی و اقتصاد بازار پیروز شد. برای ما که این باور روز افزون وجود دارد که سرمایه‌داری مبنای دموکراسی و آزادی بازار است، این رویداد نوعی بیداری هشدار دهنده بوده است که بدانیم تحت نظام سرمایه‌داری، دموکراسی در بالاترین مزایده به فروش می‌رسد و بازار به صورت متمرکز به وسیله شرکت‌های غول آسای جهانی و نه حکومت‌های ملی طرح‌ریزی می‌شود.

خصوصی‌سازی به معنای برتری بازار شرکتی، رشد بی‌حد و حصر فردگرایی منفعت‌طلبانه و شرایط اجتماعی و سیاسی و همین طور اقتصادی آشوبناک تبدیل شده است. اقتصاددانان محافظه‌کار و طرفداران سیاست خصوصی‌سازی ممکن است این امر را به

بر «بازار گونگی کارکردی»^۱ خصوصی‌سازی به عنوان نوعی راهبرد قدرتمند و لازم برای ارتقاء جهانی‌سازی سرمایه متمرکز می‌شویم.

پیوند خصوصی‌سازی - جهانی‌سازی

ایدئولوژی خصوصی‌سازی در همه اشکال - قرارداد بستن^۲، برون‌سپاری^۳ و خصوصی‌سازی کامل از طریق طرح‌های واگذاری بنگاه‌های دولتی^۴ - ریشه در پذیرفتن برتری بازار به عنوان نهاد همه گیر برای اداره جامعه و همین طور نهاد عدلیاتی و پایای اقتصاد است. این مبنای ایدئولوژیک است که هم خوشبینان ساده لوح و هم ایده‌آلیست‌ها را به خرید مفهوم شرکتی بازار به عنوان نیروی غایی اداره جامعه و حکمرانی بر نهادهای اقتصادی سوق داده است. اکنون این ادعا وجود دارد که بالاترین سطح حکمرانی و مدیریت کلان جهان به عنوان یک دهکده می‌تواند و باید از طریق بازار (به عنوان تنها نهاد مقبول) انجام شود. هیچ راهکار جایگزینی برای بازار مطرح نمی‌شود و هر انحرافی از آن در صورتی می‌تواند محقق شود که پارامترهای مقبول یا دیکته شده را رعایت کند.

بنابراین، به نظر می‌رسد در این دهکده جهانی تحت مالکیت سرمایه‌داری شرکتی هیچ راهکار بدیلی در طراحی و مدیریت یک جامعه مورد قبول واقع نمی‌شود. در عین حال، همانطور که ذیلاً خواهید دید و در جاهای دیگر بحث شده است، این ادعای ایدئولوژیک از خصوصی‌سازی با داشتن پیش فرض‌های گمراه‌کننده، پیشنهادی غیر عملی و مسائل اقتصادی و اجتماعی انبوه و همین طور تبعات سیاسی زیان‌آور برای بسیاری از جوامع دارای عیب و نقص است. حتی

1. Functional Instrumentality
2. Contracting out
3. Outsourcing
4. Enterprise divestment schemes
5. Reinventing Government

سرمایه تبدیل شده است. اکنون نرخ «نسبی» سود^۱ یا انباشت سرمایه در دهه ۱۹۷۰ جای خود را به نرخ سود مطلق یا انباشت ارزش افزوده مطلق سرمایه شرکتی جهانی ساز در سراسر جهان داده است که به طور انبوهی از این سود بهره می برد (در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین).

بنابراین، خصوصی سازی به موتور جهانی سازی در سراسر جهان تبدیل شده است، به حدی که تحت رهنمود وزارت خزانه داری آمریکا، صندوق بین المللی پول در گزارش خود ۲۰۰ میلیون دلار به کشورهای جهان سوم در دهه های آینده اختصاص داده تا بخش خصوصی را ارتقاء دهند. برخلاف چرخه های کسب و کار گذشته یا تغییرات در موج های بلند، موج جدید جهانی سازی، نوعی موج «جدید» است که بسیار بلندتر با تبعات گسترده برای جوامع، مردمان، دولت ها و همین طور اقتصادها، موجی موقت نیست (همان طور که برخی ها ممکن است انتظار داشته باشند) زیرا هدفش قلب سیستم جهانی از طریق شکستن همه انتظارات و سنت های متعارف است. بدین ترتیب، ارتقاء بخش خصوصی تابع فرایند جهانی سازی سرمایه شرکتی است.

سازوکارهای راهبرد خصوصی سازی

خصوصی سازی چگونه جهانی سازی را ارتقاء می دهد؟ خصوصی سازی به چند طریق و با اتکا به چند ابزار

عنوان بخشی از چرخه اجتناب ناپذیر کسب و کار سرمایه داری بدانند اما خبرگان «موج های بلند» سرمایه داری معاصر و متاخر آن را متفاوت می بینند. آنها معتقدند که این تغییر کیفی و پارادایمی جهانی جهانی سازی، که از طریق خصوصی سازی جارویی دنبال می شود، تبعات زیان آور بلند مدتی برای جامعه، آزادی فردی و حاکمیت و مدیریت سازمان های دولتی در سراسر جهان دارد.

مفهوم «موج های بلند» در سرمایه داری شرکتی نخستین بار به وسیله کوندراتیف^۲، معاون سابق وزیر مواد غذایی، در دولت کرنسکای^۳ قبل از سقوط انقلاب بلشویکی در سال ۱۹۹۹ مطرح شد. وی موسسه پژوهش های بین رشته ای مسکو را که هدفش کردآوری مطالب برای «نظریه موج های بلند» بود، تأسیس کرد. به دنبال نظریه کوندراتیف، شومپتر^۴ «در چرخه های کسب و کار» موضوع «موج های بلند» در اقتصاد را به صورت جامع بررسی کرد، که یافته هایش بسیار مفید بود (خطاهای آن بعدها تایید و به وسیله دیگران تصحیح شد). اساساً «تئوری موج های بلند»، اقتصاد سرمایه داری را اقتصادی می داند که چهار مرحله را طی می کند:

(الف) انباشت شتابان سرمایه (ب) فزون انباشتی (ج) انباشت سرمایه بی شتاب (د) سرمایه گذاری نابهنه. عامل زیربنایی در تعیین تغییرات در موج های بلند «نرخ سود»^۵ یا «انباشت ارزش افزوده»^۶ است: فراز و فرود و رونق نرخ سود هم متناظر با حرکت های متوالی انباشت سرمایه و هم تحت فرمان آن است.

این نیروی پیش برنده «نرخ سود» به نیروی محوری پیش برنده خصوصی سازی با کمک فرایند جهانی سازی

1. Long-Waves
2. Kondratieff
3. Kerensky
4. Schumpeter
5. Business cycles
6. Rate of profit
7. Surplus accumulation
8. Relative rate of profit

کارگران ندارد. این «ارتش احتیاطی صنعتی^۱» به مدیران شرکتی خصوصی کمک می کند تا کارگران و کارکنان را از طریق استفاده از تهدید به بیکاری، مکارانه مورد استفاده قرار داده و استثمار کنند. تهدید به عنوان نوعی انگیزه قوی برای کارگران استخدام شده عمل می کند تا به منظور حفظ مشاغل خود و مورد لطف کارفرمایان قرار گرفتن، سخت تر، طولانی تر و سریع تر کار کنند. کاهش چشمگیر مزایا و دستمزد، نرخ مطلق سود را افزایش و انباشت ارزش افزوده را شتاب بیشتری می بخشد.

در نتیجه کارگران برای حفظ خود (گلیم خود را از آب بیرون کشیدن)، در بازار آشوبناک و هرچ و مرج گونه ای که در آنجا شرکت های انحصاری و عاملان اقماری آنها بی رحمانه برای ارائه خدماتی که مدعی اند با راهبردهای بازاریابی تهاجمی ارائه می دهند به شهروندان صدمه می زنند و آنگاه قواعد را تغییر داده و قیمت ها و فوق العاده ها را یکسویه افزایش می دهند، تحت فشارند. این چیزی است که در حال حاضر و آینده مردم طبقه کارگری از جمله طبقه متوسط با آن مواجه می شوند. ماهیت مشاغل آنها موقتی می شود و هیچ گونه تعهد یا جبرانی به وسیله سرمایه داری شرکتی و یا حکومتی که اکنون آن را حمایت می کند و ارتقاء می دهد، وجود ندارد. این ماهیت موقتی استخدام، بزرگترین ثمره خصوصی سازی است که در پی آن نرخ مطلق سود از قیل فرایند جهانی سازی سرمایه از طریق افزایش حجم انباشت سرمایه تقویت می شود، در حالی که هزینه های مرتبط با تولید، عملیات، استخدام و حفاظت محیطی کاهش می یابد.

عمل می کند که دیلا به عنوان ابزار راهبردی سرمایه شرکتی مورد بحث قرار داده می شود.

بسیار واضح است که خصوصی سازی بخش کسب و کار شرکتی خصوصی را به هزینه بخش عمومی، بنگاه های عمومی و کارویژه های سنتی دولتی از جمله سیستم های حفاظت پلیس، زندان، سیستم های بهداشتی و ایمنی و البته سیستم های نظامی و دفاعی، گسترش می دهد. بسط بخش شرکتی خصوصی، حوزه های عملیاتی برای بنگاه های خصوصی و همین طور شرکت ها (غالباً با حداقل یا عدم وجود مقررات یا کنترل از دولت) گسترش می یابد. به طور مشابه این امر حوزه بازار مورد استفاده برای انباشت ارزش افزوده سرمایه در سراسر جهان را گسترش می دهد. بنابراین، خصوصی سازی، کنترل را از حوزه و دستان دولت گرفته و به «سرمایه داری شرکتی جهانی شده» انتقال می دهد. یک بنگاه وقتی خصوصی شد از کنترل دولت خارج می شود و به کالایی برای مبادله در بازار جهانی تبدیل می شود. آن شرکت درون «سرمایه جهانی شده»^۲ تزیق می شود.

خصوصی سازی با توسل به بازسازی و کوچک سازی در خلق «ارتش های صنعتی^۳» تازه نفس نقش ایفا می کند؛ خصوصی سازی در سراسر جهان، کارگران را معلق، مزایای آنها را حذف و آنها را به عنوان کارکنان و کارگران موقتی و ارزان در اختیار بنگاه ها و شرکت ها قرار می دهد. انعقاد قرارداد و برون سپاری دو شکل اصلی این تغییر جهت سازمانی و مدیریتی راهبردی هستند. به بنگاه های خصوصی سازی شده و شرکت های تاسیس شده برای انجام کار ویژه های دولتی کمک یا یارانه پرداخت می شود، زیرا نیروی کار صنعتی آنها بر مبنای مزدوری موقتی کار می کند. کارفرما دیگر هیچ تعهد اخلاقی جدی به

1. Globalizing capital
2. Industrial armies
3. Industrial reserve armies

نتیجه این امر حجم عظیمی از مزایا است که نصیب سرمایه شرکتی جهانی شده، می‌شود که از افزایش بسیار شتابان در نرخ سود مطلق یا انباشت ارزش افزوده بهره می‌برند.

در قالب نوعی واکنش زنجیره‌ای، تنزل رتبه نیروی کار و راهبردهای بازاریابی مبتنی بر زور با دیگر عوامل جهانی‌ساز (قبلاً ذکر شده) با هم ترکیب می‌شوند و نوعی فرهنگ ایدئولوژیک با مشخصه‌های فردگرایی، مصرف‌گرایی و اولویت بازار خلق می‌کنند و شهروندان را به نقش کالاهای بازاری تنزل می‌دهند. همین طور خصوصی‌سازی، منفعت طلبی شخصی را ارتقاء و از طریق شکستن ساختارهای جوامع محلی، جمعیت را تکه‌تکه می‌کند؛ نوعی مصرف‌کننده خلق می‌کند که عادات مصرفی فزاینده مستمر و بی‌رحمانه رشد شتابان انباشت سود را هم ضروری می‌نماید و هم تشویق می‌کند، به طوری که در تحقق هدف جهانی‌سازی سرمایه نقش ایفا کنند. این نیروها از طریق رسانه‌ها، انبوه تبلیغات بازرگانی و سیاست‌های دولت که سرمایه‌داری شرکتی را به عنوان تنها سیستم پایایی ترسیم می‌کنند، اثرات روانی و همین طور اقتصادی دارند زیرا عمیقاً درون ذهن و روح عامه مردم رسوخ می‌کنند. این فرهنگ بر شهروندانی که از آنها انتظار می‌رود ارزش‌های آن را درونی کنند و مشارکت در فرایندهای کارکردی متنوع آن را نهادینه کنند فشار وارد می‌کند، خواه دوست داشته باشند خواه نداشته باشند.

به نقش دولت بر می‌گردیم؛ خصوصی‌سازی این نقش دولت را به نقش حافظ قانون و کنترل اجتماعی سرکوبگرانه بر بخش‌های جامعه که از لحاظ اقتصادی،

براساس مطالب صفحات قبل، خصوصی‌سازی اکثریت مطلق جمعیت جهانی را به نوعی «طبقه دون پایه» تبدیل می‌کند که نسبت به نظام‌های «برده‌داری قرون وسطایی»^۱ و باستانی و همین‌طور «برده‌داری حکومتی»^۲ مدرن و «نیروی کاری مزدورانه»^۳ وضعیت بدتری دارند. تاریخ نشان می‌دهد که در دوره‌های اولیه تاریخ متمول فئودال دهکده و حکومت، همین‌طور «اربابان مالک برده» در قرون وسطا به طور سنتی نسبت به فراهم‌کردن سرپناه، مسکن، حداقل قوت لایموت (نیازهای اولیه) و حفظ آنها در برابر تهدیدات بیرونی برای مستخدمان و بردگان متعهد بودند. با خصوصی‌سازی جارویی، هم حکومت سرمایه‌داران مدرن و هم شرکت‌های جهانی‌سازی دستان خود از این تعهد اخلاقی شسته و تهیه کردن این ضروریات اولیه برای شهروندان کارگر (خواه کارگران و خواه کارمندان) را رد می‌کنند.

طبقه بالا هیچ‌گونه نگرانی ندارد؛ می‌تواند هر آنچه می‌خواهد و تمایل دارد بخرد. اما فقرا و کارگران طبقه متوسط سخت کارکن باید در وهله نخست برای حفظ شغل خود (اگر اصولاً استخدام شده باشند و کاری داشته باشند) سخت تر تقلا کنند و در وهله دوم خود را در جنگل بازار که پر از کلاهبردار و نخبگان شرکتی استعمارگر است، حفظ کنند. این عاملان شرکتی وقتی طعمه خود را از طریق بازاریابی رقابتی یا از طریق قرارداد با سازمان‌های دولتی (که مزایای کارکنان در سیستم خاصی از قبل تهیه شده) شکار کردند چنان عمل می‌کنند که از ارائه آنچه قول داده‌اند، پرهیز می‌کنند. آنها با استفاده از قوانین ورشکستگی برای حفظ خود به هزینه سرمایه‌گذاران شهروند و مصرف‌کنندگان به این کار مبادرت می‌ورزند.

1. Medieval serfdom
2. State slavery
3. Mercenary labor

طریق حکومت‌ها و دولت‌ها به عاملان سرمایه جهانی تبدیل می‌شوند.

«عامل‌سازی» دولت‌های ملی و اقتصادهای آنها و همین‌طور مدیریت دولتی آنها نوعی استعمار جهانی خلق می‌کند و شکاف کشورهای جهان سوم با نخبگان شرکتی جهانی‌سازی و نخبگان دولتی آنها - هم منتخب و هم منتصب - که نماینده آنها هستند و دیکته‌های آنها را اجرا می‌کنند، عمیق‌تر می‌کند. مدیریت دولتی نوین با دریافت مقاله‌های رنگ طلایی با استشمام بوی پول و فروش آنها - و براساس زور - به دولت‌ها و نخبگان غیردولتی در سمینارها، کارگاه‌های آموزشی و کنفرانس‌ها در سراسر جهان منحرف شده است. اما واقعیت این است که مدیریت دولتی نوین چیزی نیست جز نوعی هوس ذهنی جدید در اداره امور عمومی با ماموریت تحول حاکمیت و اداره امور عمومی به عاملان خدمتگزار نخبگان سرمایه‌داری جهانی‌سازی که به صورت تدریجی «امپراطوری جهانی»^۲ استعمارگرساز جدید تحت «نظم نوین»^۳ جهانی را می‌سازد.

آنچه ظهور می‌کند نوعی ارتش جهانی از سربازان مزدور شرکتی است که دیکته‌هایش را از شرکت‌های جهانی دریافت می‌کند و به عنوان عاملان آنها در یک فرایند بی‌رحمانه انباشت شتابان سرمایه فعالیت می‌کند. ایده نظری زیربنایی «اقماری» آن است که دولت‌ها و اقتصادهای بومی آنها به هیچ وجه نیاز ندارند که به طور مستقل با دارایی‌ها و تجهیزات یا سرمایه‌های خود عمل کنند. از طریق خصوصی‌سازی مجازی همه صنایع و سازمان‌های خدماتی خود، می‌توانند به عاملان شرکت‌های جهانی تبدیل شوند و برای خدماتشان از این مرکز جهانی، کمیسیون و حق‌الزحمه دریافت کنند. این

اجتماعی و سیاسی صدمه دیده‌اند و آماده انفجارند تبدیل می‌کند. اکنون حکومت به نوعی تسهیل‌گر و مروج قدرتمند خواست سرمایه‌داری شرکتی برای انباشت شتابان سود در داخل و خارج از کشور تبدیل شده است. به طور سنتی «حکومت اداری رفاه متعادل» جای خود را به «حکومت اداری مبتنی بر زور شرکتی» داده است که متکی به اعمال مقررات سنگین بر مردم برای کنترل اجتماعی و فراهم کردن امنیت و محیط مطلوب برای جهانی کردن سرمایه‌داری شرکتی است. نمونه این مقررات مصوبه قانونی اخیر آمریکا برای اصلاح قوانین و مقررات بانکی جهت قادر ساختن نهادهای مالی برای انجام فعالیت آزادانه‌تر در جهان جهانی‌سازی شده است. گرین اسپن^۱ رئیس هیئت خزانه‌داری فدرال در سخنرانی خود به نفع چنین اصلاحی می‌گوید: «طرح‌های قانونی بانکداری فعلی، تسلط مالی آمریکایی بر بازار، پول جهانی را محدود می‌کند؛ ما باید این محدودیت‌ها را برداریم و نهادهای بانکداری را به انجام وظایف در گستره جهانی بدون رقابت پایا قادر سازیم.» نتیجه این امر، رشد بادکنکی و وحشتناک ادغام‌ها و کلان ادغام‌ها به وسیله غول‌های شرکتی است.

ایده «عاملان اقماری» میان برخی از اندیشمندان و حامیان سیاست محافظه‌کارانه «مدیریت دولتی نوین»^۴ متداول شده است. این موضوع فراتر از قلمرو و اهداف این مقاله است که در زمره بحث‌های اقتصاد سیاسی جدید است، اما باید به طور واضح متذکر شد که این امر خلق ذهنیت جدیدی از جهانی‌سازی سرمایه شرکتی است که اثرات سیاسی و اقتصادی استعمارگری نوین است. اقماری به معنای تبدیل شده به «عامل» یک مقام سلسله مراتب سطح بالاتر یا عامل یک سازمان سیاسی و اقتصادی متمرکز در سطح بین‌المللی یا جهانی است. آنچه در اینجا حائز اهمیت است، راهی است که از آن

1. Greenspan
2. New Public Management
3. Global Empire
4. World Order

به طور خلاصه، نخبگان سیاسی به عاملان جهانی سازی تبدیل شده‌اند. خصوصی سازی، شبکه‌ای از نخبگان سیاسی و حاکمیتی را شکل داده است که برخاسته از نخبگان کسب و کار (شرکتی) بوده و به وسیله آنها حمایت می‌شوند و به عنوان عاملان سرمایه شرکتی از طریق تصویب قوانین، مقررات به نفع فرایندهای خصوصی سازی و جهانی سازی عمل می‌کنند. این نخبگان سیاسی به عنوان مترجمان اهداف و اولویت‌های سیاست نخبگان شرکتی جهانی سازی در سراسر جهان فعالیت می‌کنند. در عوض مزایا، پست‌های سازمانی و مدیریتی و فرصت‌های مختلف برای کسب منافع مالی و سیاسی نصیبشان می‌شود. آنها "دومین نخبگان قشری"^۱ هستند که ماموریت آنها ترجمان دیکته‌ها و خواسته‌های نخبگان شرکتی قدرتمند به واقعیت عملیاتی هستند. این نخبگان سیاسی از طریق خصوصی سازی نه تنها اقتصادهای ملی و محلی را به درون دستان نخبگان شرکتی خصوصی بر می‌گردانند، بلکه به عنوان عاملان اجرایی فرایند جهانی سازی عمل کرده و به منافع انباشت شتابان سرمایه خدمت می‌کنند. همین طور خصوصی سازی، شهروندان و جوامع را از ارزشمندترین دارایی‌های ملی آنها محروم می‌سازد و دولت‌ها و کشورها را در مخاطره کاری، سوء استفاده، و دیکته نخبگان شرکتی جهانی قرار می‌دهد. پدیده‌ای که بسیاری از کشورها را به ورشکستگی بالقوه و بردگی (آن طور که قبلاً گفته شد) می‌کشاند. دولت‌ها به نحوی شکست آور به ورشکستگی کشیده می‌شوند. اگر نظم نوین جهانی پذیرفته شود، نسل‌های حال و آینده باید به دورنمای پذیرش بردگی سیاسی و اقتصادی تحمیلی بر آنها از جانب نخبگان جهانی معاصر و عاملان دولتی که دیکته‌های آنها را انجام می‌دهند، مواجه شوند. با خصوصی سازی جارویی و از دست رفتن دارایی‌های

سازمان های اقماری با عاملان بیمه‌ای تعداد اندکی از شرکت‌های غول‌آسا تقویت می‌شوند. این عاملان اقماری در سیاست و تصمیم‌های مدیریتی مستقل نیستند و از جانب شرکت‌های متمرکز در سراسر عالم عمل می‌کنند.

تبدیل سازمان‌های دولتی و اقتصادهای محلی و بومی به عاملان شرکت‌های جهانی سازی فراج جهانی، خودگردانی محلی و پایه‌های اقتصاد بومی به نفع شرکت‌های جهانی (که تنها منفعت آنها خدمت به خودشان است) را تخریب می‌کند و کنار می‌گذارد. منافع محلی و ملی جا به جا می‌شود چون این شرکت‌ها هدف سودسازی شتابان و انباشت روزافزون سرمایه را دنبال می‌کنند؛ بدین ترتیب نهادهای محلی از لحاظ سیاسی و اقتصادی به وسیله امپریالیسم شرکتی جهانی ساز استعمار می‌شوند.

آنچه اکنون می‌بینیم نوعی شبکه سازمانی جهانی در شکل ارتش جهانی سربازانی است که منافع جهانی سازی سرمایه در سراسر جهان را تأمین می‌کند. این ارتش جهانی، مرزهای ملی را از طریق عملیات بازرگانی با پشتوانه تهدید به مداخله‌های نظامی یا انجام واقعی مداخله نظامی از جانب حکومت‌های سرمایه‌دار جهانی در می‌نوردد. خصوصی سازی در اجرای این استعمارگری جدید جهان در عصر جهانی سازی، نقش ایفا می‌کند. اگر چنین ادامه دهیم تا اواخر قرن بیستم، کل کره زمین به وسیله امپریالیسم حکومت شرکتی جهانی مستعمره خواهد شد و جهان و مردمانش را به بردگی، رعیتی و بندگی جدید خواهد کشاند؛ یقیناً در برابر این دورنما همه دولت‌های ملی و کسانی که کنترل اقتصادها و سازمان‌های سیاسی حاکمیت و اداره امور در سراسر جهانی را بر عهده دارند حتماً مقاومت و مخالفت خواهند کرد.

1. Second Stratum Elites

مهارت‌های جدیدی را برای تسهیل کارکرد کارآمد و منعطف‌تر در تصمیم‌گیری، در فرایندهای مدیریتی و در تضمین عملکرد بر مبنای نتایج و رده‌آورها کسب کرده است (حتی اگر چه این امر غالباً به بهای از دست رفتن کیفیت، عدالت و فرایندهای رویه‌ای انصاف و پاسخگویی می‌انجامد).

همچنین جهانی‌سازی و خصوصی‌سازی، مدیران و اداره‌کنندگان عمومی را به فهم آنچه مسلم فرض کرده و نکرده‌اند وادار کرده است. میزانی آشوب و عدم اطمینان به تزریق خون جدید به درون نظام‌های اداری کم تحرک کمک کرده است؛ بسیاری از نظام‌های اداری بوروکراتیک در سراسر جهان از خواب غفلت بیدار شده‌اند. به علاوه، جریانی از دانش و اطلاعات جدید از اداره امور عمومی در سراسر جهان تزریق شده است؛ بی‌شک برخی از مهارت‌های جدید درون مدیریت دولتی تزریق شده است.

به علاوه ایده «جهانی بیندیشید و محلی عمل کنید» در سراسر جهان اشاعه یافته تا مسائل محلی را به مسائل جهانی و برعکس آن پیوند دهد. ایجاد چنین نوع هوشیاری جهانی در تنویر افکار متفکران کوتاه بین و قشری نگر در اداره امور عمومی حداقل در آمریکا و کشورهای اروپای غربی، مهم و مفید است.

آثار ضمنی منفی

در عین حال، جهانی‌سازی به طور واضح ابعاد منفی نیز دارد. تهدید دموکراسی، حق تعیین سرنوشت، داشتن دولت مستقل و استقلال حکومتی تاثیر مهمی بر آموزش اداره امور عمومی در سراسر جهان، بخصوص در کشورهای در حال توسعه و کمتر توسعه یافته دارد. گروه کشورهای کمتر توسعه یافته و همین‌طور کشورهای سوسیالیست اروپای شرقی سابق اکنون مجبور به پذیرش سیاست‌ها و برنامه‌های تعدیل

ملی، نوعی فرهنگ تکدی‌گری و وابستگی پرورش خواهد یافت، چون مردم و سازمان‌ها مجبور می‌شوند برای دریافت وجوه مالی از شرکت‌های کسب و کار انحصاری، پول درخواست کنند، شرکت‌هایی که به شرط تضمین ترویج فرهنگ جهانی‌سازی سرمایه و هدف آن یعنی انباشت شتابان ارزش افزوده پول می‌دهند.

و این داستان جهانی‌سازی در ابتدای قرن جدید است. در عین حال شاید فرایند جهانی‌سازی و خصوصی‌سازی بی‌نهایت دوام نیاورد. حکومت‌ها و مردم کماکان ظرفیت‌هایی برای دفاع از منافع خود دارند و آنها ممکن است قادر به بهره‌برداری از برخی تناقض‌ها درون نظام سرمایه‌داری شرکتی باشند.

نتیجه‌گیری: آثار ضمنی برای آموزش مدیریت دولتی

در اینجا چندین پیامد عمومی جهانی‌سازی و خصوصی‌سازی به عنوان ابزار راهبردی جهانی‌سازی برای حاکمیت و اداره امور عمومی ذکر شده است. در پایان ملاحظه چندین اثر ضمنی آن بر آموزش مدیریت دولتی در سراسر جهان به موازات ورود ما به قرن جدید حائز اهمیت است.

کاربردهای ضمنی مثبت

جهانی‌سازی ابعاد مثبتی دارد. جهانی‌سازی سرمایه با کمک نوآوری‌های فناورانه، پیوندهای متقابل میان مردم و بازارها را افزایش داده است - اگر چه جریان اقتدارگرایانه اطلاعات و ارتباطات عمدتاً تک بعدی و منبعث از قدرتهای صنعتی شده و جهانی‌ساز بوده است. به عنوان بخشی از این افزایش، حرفه اداره امور عمومی به طور اعم و مدیریت دولتی به طور اخص،

بر برتری بازار تأکید می‌کند. همچنین ناکارآمدی دولت را بیش از حد بارز می‌سازد. کوچک‌سازی دولت مستلزم نوعی کاهش چشمگیر در ظرفیت و مهارت‌های اداره امور عمومی و مدیریت دولتی در انجام کسب و کار عمومی و خدمت به منافع عامه است. این روندها باید معکوس شود، و باید احساس روانی ناکارآمدی بخش عمومی در برابر برتری بازار - شرکتی که در ذهن و روح مدیران امور عمومی تصویر شده است، دگرگون شود. اندیشمندان، سیاستگذاران و کارگزاران در اداره امور عمومی باید پیوسته این سرطانی‌روانی^۲ را آشکار و تخریب کنند و پادزهری درون برنامه‌های آموزشی تزریق کنند که بتواند این صدمه را خنثی کند.

روندهای مخرب فعلی عبارت از بازسازی برنامه‌های آموزش مدیریت دولتی در سراسر جهان برای رقابت با برنامه‌های درسی و محتوای پژوهش در دانشکده‌های مدیریت بازرگانی است. این امر نشانه این مسأله عمومی است که (در کشورهای مجری مدیریت دولتی نوین متداول است) بخش اعظم برنامه‌های آموزشی با «انعقاد قرارداد طبقه مشاوره‌ای بخش خصوصی»^۳ که نماینده سرمایه شرکتی است اجرا می‌شود. این امر برآنچه به طور واقعی از طریق برنامه‌های آموزشی انتقال می‌یابد، تأثیر می‌گذارد. همچنین روند آموزش مدیریت نشان می‌دهد که مدیران و اداره‌کنندگان امور عمومی حال و آینده برآیند تا به جای تحصیل در دانشکده‌های مدیریت دولتی سنتی به دانشکده مدیریت بازرگانی بروند. در برابر این جهت‌گیری بازرگانی جدید در آموزش مدیریت دولتی باید مقاومت شود و به منظور حفظ روح اداره امور عمومی به عنوان عامل «اعتماد عمومی»، معکوس شود.

ساختاری هستند که شامل جهت‌دهی مجدد اهداف کلان و جزیی مدیریت دولتی و برنامه درسی آموزشی آنها می‌شود. منابع مالی برای حمایت آنها، برنامه‌های مدیریت و اداره امور عمومی را به سمت و سوی جهانی‌سازی حمایت می‌کند.

جهانی‌سازی به عنوان گسترش و اشاعه ارزش‌های آمریکایی، نظام‌های اداری به سبک آمریکایی که هم مبتنی بر اجبار است و هم براساس همکاری، معنا شده است. تاریخ نشان داده است که این اشاعه می‌تواند تبعات اجتماعی و سیاسی جدی در بلندمدت داشته باشد، همان طور که طی کودتای نظامی پس از ۱۹۵۳ براساس طرح پنج ماده‌ای آمریکا در ایران رخ داد. این چنین استانداردهای جهانی، تنوع و منحصر به فرد بودن فرهنگی را تخریب می‌کند و بر ملت‌ها و نظام‌های اداری عمومی آنها استانداردهایی دیکته کرده که از جهانی‌سازی سرمایه حمایت می‌کنند و امپراطوری جهانی را تضمین می‌نمایند. در تلاش برای معکوس کردن این روند، نیاز نخست برای همه دولت‌ها، ایجاد برنامه‌های جدید و متفاوت آموزش اداره امور عمومی و حفظ آنها است که تنوع و تفکیک فرهنگی^۴ را ارج می‌نهند، اگر چه مفاهیم جدید مدیریت را به عنوان امری تکمیلی مورد استفاده قرار می‌دهند.

دومین نیاز، اصلاح اثرات معکوس خصوصی‌سازی جارویی بنگاه‌های عمومی و بسیاری از کارویژه‌های دولتی و پیکربندی‌های جدید رابطه بخش دولتی - خصوصی که به نفع گسترش بخش شرکتی انحصارگرانه و چند انحصاری ظهور کرده و در حال حاضر حاکم و مسلط بر جهان است. جمع و جور کردن بخش دولتی به معنای موجی ناگهانی در عنصر ایدئولوژیک درون آموزش اداره امور عمومی است که

1. Cultural Differentiation
2. Psychological Cancer
3. Private Spirit

مدیریت قراردادهای به کار گیرند. دقیقاً مثل اینکه از روباهی بخواهید مواظب جوجه‌ها باشد. یک ضرب‌المثل قدیمی فارسی می‌گوید «هر چه بگنجد نمکش می‌زند وای به روزی که بگنجد نمک»، این ضرب‌المثل اشاره به جایگاه دولت و اداره امور عمومی در سراسر جهان دارد. دولت‌ها با خالی کردن حوزه کنترلی خود بر شکست‌ها و سوء استفاده‌های بازار و با بکارگیری مفاهیم مدیریت شرکتی - بازار، خود فاسد می‌شوند و در نتیجه مدیریت دولتی به جایگاه عامل چاپلوسی نخبگان شرکتی تنزل می‌یابند. برای توقف این تنزل جایگاه، تغییرات در جهت فرایند آموزش اداره امور عمومی به نحو چشمگیری ضروری است.

دیگر مأخذ ارتقاء فرهنگی معنادار ارزش‌های سرمایه‌داری و ایدئولوژی‌های جهانی‌سازی را باید در رشد بخش «سازمان‌های غیرانتفاعی»^۱ و «مدیریت انسان دوستانه»^۲ دانست که با کوچک‌سازی بخش عمومی و بسط بخش بازرگانی - شرکتی در آمریکا و جاهای دیگر همراه بوده است. این توسعه، وابستگی شدید و فزاینده‌ای بر بنیادهای شرکتی بزرگ بخش خصوصی و سازمان‌های خیریه ایجاد کرده است و در بسط متناظر عنصر مدیریت غیرانتفاعی در برنامه‌های آموزشی اداره امور عمومی متجلی شده است. متعاقباً برنامه آموزشی اداره امور عمومی نوعی «فرهنگ تکدی‌گری»^۳ را از سازمان‌های شرکتی بزرگ برای دریافت منابع مالی و اعانه، گسترش می‌دهد. قرن جدید نیز باید این جریان را معکوس کند.

شعارها و ایدئولوژی‌های جهانی‌سازی و مدیریت دولتی نوین همراه با مبنای نظری آن حاوی تناقض‌ها و

همانطور که قبلاً بحث شد، در سال‌های اخیر مدیریت دولتی به عامل نخبگان سرمایه‌دار «جهانی‌سازی» تبدیل شده است که عمده منفعت آنها ارتقاء نرخ مطلق انباشت ارزش افزوده به هر بهایی است، و آموزش اداره امور عمومی امروزی این تحول را تقویت می‌کند. برنامه‌ها باید به ایجاد نوعی سیستم محدود شود که «روح عامه»^۴، «اعتماد عمومی طرفینی»^۵ و استقلال حرفه‌ای در خدمت «منافع عمومی»^۶ همگانی را پرورش می‌دهد.

واگذاری‌های جا‌رویی بنگاه‌های عمومی، انعقاد قراردادهای و برون‌سپاری، توان دولت‌ها را برای انجام کارویژه‌های اساسی خود در زمینه حفظ تعادل بین نهادهای بازار جامعه و سیاست‌ها محدود می‌کند. دولت‌ها نقش سنتی تخصیص منابع، ایجاد ثبات در اقتصاد، توزیع عادلانه درآمد ملی و حمایت از رشد و توسعه اقتصادی را همگی به نفع جهانی‌سازی سرمایه شرکتی کنار گذاشته‌اند. در این میان مدیریت دولتی به عامل عمومی مدیریت منافع بخش بازرگانی شرکتی - خصوصی تبدیل شده است و اداره امور عمومی از اداره امور عمومی به نوعی اداره عمومی مبنی بر اجبار تبدیل شده است. تغییر جهت‌ها در فرایند آموزش اداره امور عمومی این تحول را در سراسر جهان نشان داده است و اکنون باید در برابر این روند مقاومت شده و روند معکوس گردد.

با روی‌آوری مدیریت دولتی به قراردادبستن و دیگر شکل‌های خصوصی‌سازی، نیاز بیشتری به مدیریت مقررات بازار و قراردادهای وجود دارد. دولت‌ها با ضعیف‌شدن مهارت‌ها و کاهش نیروی کاری در بخش دولتی، نمی‌توانند این کارویژه را به طور اثربخش انجام دهند و مجبور می‌شوند پیمانکاران خصوصی را برای

1. Public Spirit
2. Public Trusteeship
3. Public Interests
4. Non-profit Organizations
5. Philanthropic Management
6. Begging

می‌دهد و موضوعات بحث‌انگیز برنامه‌ای و آموزشی را دچار ابهام می‌کند. اندیشمندان، استادان و آموزش‌دهندگان حاکمیت، اداره امور عمومی و مدیریت دولتی در آشکارکردن استدلال‌های نادرست این روند پارادایمی و مخرب در برنامه‌ها و محتوای آموزشی در سراسر جهان مسئولیت حرفه‌ای دارند. حداقل کاری که می‌توانند انجام دهند آن است که تبعات مخرب جهانی‌سازی، خصوصی‌سازی و همین‌طور خطاها و ناسازگاری‌ها و تناقضات مدیریت دولتی نوین و صدمات بالقوه‌ای را که برای حاکمیت دموکراتیک و اداره امور عمومی دارد مورد بحث قرار دهند. در اینجا به موازات ورود به قرن بیست و یکم یکی از بزرگترین چالش‌های فراروی جامعه اداره امور عمومی و مدیریت دولتی شکل می‌گیرد. این موضوع بحث‌انگیز چنان برای سلامت آینده جهان حائز اهمیت است که جرأت غفلت از آن را نداریم.*

پارادوکس‌های متعددی است که باید در آموزش اداره‌کنندگان عمومی بر ملا شود. برای مثال، ایده تمرکززدایی تبلیغ می‌شود در حالی که ادغام‌ها و بازسازی‌های شرکتی، تمرکززدایی بیش از حد قدرت سازمانی را ایجاد کرده است؛ تنوع ترویج می‌شود در حالی که فشار برای همشکلی و استانداردسازی هنجارها و ارزش‌ها به وسیله جهانی‌کردن ساختارهای قدرت شرکتی و دولت‌هایی که نماینده آنها هستند شدید است؛ توانمندسازی کارکنان ترویج می‌شود در حالی که در حقیقت ناتوانی‌سازی و توانمندسازی نخبگان هنجار شده است؛ سیاسی‌زدایی ترویج می‌شود در حالی که سیاسی‌کردن سازمان‌های عمومی به واقعیت غالب تبدیل شده است.

این تناقضات و پارادوکس‌ها آثار ضمنی مهمی برای نظریه، عمل و همین‌طور آموزش مدیریت دولتی دارد. زیرا علائم متناقضی به اداره‌کنندگان امور عمومی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی پرتال جامع علوم انسانی

* این مقاله فریادی است جهانی علیه خصوصی‌سازی جارویی در سراسر جهان می‌طلبد که متولیان امر خصوصی‌سازی در کشور نگاهی جدی و عمیق بر مطالب این مقاله بیندازند.